

وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، فصلت، ۳۶)
رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ (قرآن، مومنون، ۹۸-۹۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

ایران ویج

همواره شناخت با دو سویه‌ی "فرگشت دانش" یا همان اپیستمه (Episteme) و "خرد" یا همان لوگوس (Logos) پیوند داشته است. در بلندای دمان هر شهرگانی که آمده و رفته، رده‌ی ویژه‌ای از دانش را به خامه کشیده است که میشل فوکو (Michel Foucault) آن را اپیستمه می‌نامد. به زبان دیگر همان گونه که لایه‌های فشرده‌ی یک سنگ، گویای بخشی از روزشمار دمن در دمن شناسی است؛ همان گونه رده‌های دانش به ویژه شهر شناسی گویای بخشی از روزشمار کهن است. از این رو می‌توان به روزشمار $\sqrt{2}$ به چشم یک رده‌ی دانش یا همان اپیستمه و لوگوس نگریست که در نخستین شهرگان بلند دمن یا همان ایران ویج به شکوه آمده است.

ارزش پردازش به پیشینه‌ی بلند ایران، از آن روست که گزاره‌ی $\sqrt{2}$ با روزنگار یازده هزارساله‌ی ایران گره خورده است؛ گزاره‌ای که ارزش آن هم‌تراز با اندیشه‌ی کُنچ ایستاک (زاویه‌ی قائمه) بوده و خَجَک بالندگی اندیشه را نشان می‌دهد. اگرچه برخی بر این باورند که ردپای $\sqrt{2}$ در جیرفت (بلخاری، ۱۳۹۶، ۱۶-۱۸) و سپس بین النهرین نمایان شده است (هوارد ویتلی ایوز، ۱۳۹۳، ۶) ولی بُن‌نِشت‌های اوستایی، سازه‌های اهورایی و یادگارهای به جامانده از روزشمار کهن گویای آن است که ایرانیان باستان، خوانشی دیرین از آشنایی با $\sqrt{2}$ دارند؛ خوانشی که بسی فراتر از روزشمار جیرفت و بین‌النهرین است! نگارنده بر این باور است که با نگاه به سازه‌های اهورایی و بُن‌نِشت‌های اوستایی، روزشمار پیدایش $\sqrt{2}$ نه ۲۰۰۰ سال؛ بسا که ۹۰۰۰ پیش از زادروز مسیح است؛ روزشماری که سراسر پر از فرهنگ، دانش و هوش ایرانی است. اگرچه همین اندازه ۴۰۰۰ سال- هم گویای پیش‌تازی اندیشه‌ی ایرانی بر دیگر شهرگان‌های کهن گیتی است ولی نایستی از بُن‌نِشت‌ها و یادگارهای به جامانده از پیدایش $\sqrt{2}$ به سادگی گذشت؛ بُن‌نِشت‌هایی که بر زادگاه و زادروز هندزه در سرزمینی به نام "ایران ویج" پافشاری می‌کنند. شهرگان چغامیش در دزفول و گوبکلی تپه (Gobekli Tepe) در شانلی اورفه‌ی (Sanliurfa) ترکیه - که برخی پیشینه‌ی آن‌ها را بیش‌تر از شهرگان جیرفت و بین‌النهرین می‌دانند - تنها نمونه‌های کوچکی از هندازه‌گری ایرانیان است که ستایش هر بیننده‌ای را در پی دارد. سازه‌های هندزی یافت شده در این دو بدنه، افزون بر پیشینه‌ی بلند ایران دمن - که به ۱۱ هزار سال می‌رسد - نمایان‌گر دانش ایرانیان است که شگفتانه‌ی $\sqrt{2}$ را به نما آورده‌اند.

بر پیشینه‌شناسان اندیشه پوشیده نیست که فراخی مهد هندزه و اوشانه، پهنایی سترگ هم‌نِشت با قلمرو ایران دمن داشته است؛ پهنایی که دربرگیرنده‌ی خاور دور و نزدیک بوده و سرزمین‌هایی چون روسیه، اوکراین، ترکیه، قفقاز، آسیای میانه، ارمنستان، آذربایجان، تاجیکستان، ازبکستان، گرجستان، قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان، میان رودان، خوارزم، دریای کاسپین، افغانستان، پاکستان، کشمیر، هند، چین، عراق، عربستان، سوریه، فلسطین، لبنان، یمن، مصر، امارات، عمان، قطر، آریتره، اتیوپی، تونس، سودان، لیبی، اردن، مولداوی، رومانی، آلبانی، بحرین، یونان، مقدونیه، بلغارستان، قبرس، کویت و خلیج فارس را با فرگشتی غرور آفرین در آغوش خود گرفته بود!

در بلندای شهرگان ایرانی جا دارد که از گفته‌ی دکتر آرتور آپهم پوپ، (Arthur Upham Pope) -دیرینه‌شناس آمریکاتباری که بیشتر زندگی خود را در پیشینه‌ی ایران گذرانده بود- یاد کنیم؛ او می‌گوید: "روشن است که شهرگان ایرانی در سال‌هایی میان پنج تا هشت هزار سال پیش از زادروز مسیح آغاز شده است!" (کاسجی کاتراک، ۱۹۴۸) از نویسه‌های به جا مانده از روزنگارهای کُهن، یادگارهای اوستایی و آزمون‌های دانش‌بنیان، پیداست که دورانه‌ترین شهرگان هوش‌مند خردآسه به یازده هزار سال پیش برمی‌گردد. پژوهش‌های رُخ داده در رشته‌های گوناگون پیشینه‌شناسی هم‌چون دمن‌شناسی، ایران‌شناسی، زبان‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و... نشان می‌دهد که دیرینگی نخستین شهرگان کُهن خردآسه، درازنایی به بلندای یازده هزار سال دارد؛ (کاسجی کاتراک، ۱۹۴۸) شهرگانی که ریشه‌های آن، با آهنگ کُندی در سراسر آسیا، اروپا، آفریقا و آمریکا رخنه کرد و دیگر شهرگان‌های کُهن گیتی را به نما آورد.

به باور دیرینه‌شناسان "خونیرس بامی" یا "آتلانتیس" همان "آریا ویج" یا "ایران ویج" به چم سرزمین پاک نژادان است که به گمان غرب بزرگترین شهرگان گمشده‌ی روزگار کُهن است؛ شهرگانی که در فرهنگ، دانش و کارآفرینی، زبان‌زد مردمان پیشین بوده است. (فرشید راد، ۱۳۹۵، ۹) خاستگاه این شهرگان که در نوشتار "مجمّل التواریخ و القصص" نیز از آن یاد شده "گرانی‌گاه رویین جهان" یا قطب شمال بوده است. به باور پیشینه‌شناسان، مردم این سرزمین با نمودِ بحران‌هایی چون سیل و یخ‌بندان به سوی جنوب، شمال‌غربی و شمال شرقی دمن کوچ کرده و در سرزمین‌هایی چون آمریکای شمالی، اسکانندیناوی، اروپای شمالی، آسیای شمالی، فلات ایران، بین‌النهرین و... ماندگار شدند؛ (فرشید راد، ۱۳۹۵، ۹) مردمانی که با آهنگی کُند، هم‌بودگان بزرگی چون جیرفت، سومر، آسور، بابل، ماد، بین‌النهرین، هند، مصر، چین و... را به نما آوردند. به گواه روزشمار کُهن؛ شکوه ایران‌زمین به گونه‌ای بوده که دامنه‌ی فرمان‌روایی آن سه دامنه‌ی آسیا، اروپا و آفریقا را درنوردیده (کاسجی کاتراک، ۱۳۴۹، ۲۵) و پیکان فرهنگ آن نیز تا ژرفای آمریکای شمالی رخنه کرده بود.

باورها، افسانه‌ها، سروده‌ها، نیایش‌ها، گویش‌ها و نام‌های هم‌سان که بر رودها، کوه‌ها و دشت‌ها گذارده شده، همه و همه انگاره‌ی "نیای یکسان" را پشتیبانی می‌کند؛ انگاره‌ای که زیست‌بوم همه‌ی انسان‌ها را از یک ریشه دانسته و بر کوچ همگانی ایشان به سوی گستره‌ی یاد شده پافشاری می‌کند. هر چند که تبار انسان‌ها با شَوندِ دگردیسی در زیست‌بوم‌های بی‌شمار، گوناگون شده است ولی در نژاد از یک بُن‌ریشه‌اند؛ بُن‌ریشه‌ای به نام ایران! بُن‌نبت‌ها و آزمون‌های دانش‌بنیان فراوانی، نگره‌ی "نیای یکسان" را پشتیبانی می‌کنند که "چلیپا" یکی از بارزترین آن‌ها است. چلیپا، نام پُرآوازه‌ی روزنگار کُهن است که یاد آور نخستین قلمرو زندگی انسان با چهار شاخه رود است؛ رودخانه‌هایی که از یک کانون سرچشمه گرفته و در چهار سویه‌ی بنیادین روان شده‌اند. نماد "چلیپا" که در یادبودهای روسیه، مصر، مایا، هند، چین، ایران، آفریقا، آسیا، آمریکا، و اروپا دیده می‌شود، نماد سرزمین کُهن و میان‌قطبی است؛ سرزمینی پُر رمز و راز به نام ایران‌ویج! چلیپا که به نشان آریایی هم شناخته می‌شود نام‌های دیگری هم چون "گردونه‌ی خورشید"، "سواستیکا" (Swastika)، "گردونه‌ی مهر" هم دارد؛ نشانی که افزون بر رودهای چهارگانه، نماد گوهرهای چهارگانه‌ی "آب، باد، خاک و آتش" و آمیغ‌های چهارگانه "سودا، صفرا، دم و بلغم" است و آیین مهر و میترا ایرانیان باستان را به یاد می‌آورد.

دیباجه‌ی "قطب شمال، گهواره نژاد بشری" که با تلاش "ویلیام وارن" (William Warren) در سال ۱۸۸۳ میلادی نوشته شده، پژوهش‌های ارزنده‌ای را در دمنه‌ی "نیای یکسان" به خامه کشیده است. "وارن" با واکاوی افسانه‌ها و بُن‌نبت‌های کُهن و با تکیه بر دست‌آوردهای دمن‌شناسی، زیست‌شناسی، ستاره‌شناسی و... می‌کوشد تا خُشکاد -یا همان قاره‌ی- کُهن قطبی را سرسبز و آباد بشناساند؛ خُشکادی که در خود نخستین شهرگان گیتی را جای داده و دیگر هم‌بودگان پس از خود را پرورانده است! وارن با پژوهش‌های وافر در دمن‌شناسی

به این نگره رسید که زیست‌گاه آرمانی بسیاری از شهرگانِ امروزی؛ از بومیان آمریکا گرفته تا چینی‌ها، ویژگی‌هایی مانند قطب شمال داشته است. وارن به گفته‌ی "کنت ساپورتا" در نوشتار "چگونه دَمین از مردم پر شد" می‌پردازد و می‌گوید: "ما بایستی تنها قطب شمال و مدارهای نزدیک به آن‌را واکاوی کنیم چرا که از همان‌جا بود که انسان‌ها به دامنه‌های دیگر دَمین کوچ کردند." (فرشید راد، ۱۳۹۵، ۵۵-۳۳)

وارن در نوشته‌ی خود به "میوسن" (miyosen) - دوره سوم زمین‌شناسی - و "ئوسن" (Eocene) - دوره‌ی پیشین میوسن - می‌پردازد که در آن‌ها آب و هوای قطب شمال استوایی بوده است! وی با نگاهی به فسیل جانوران و گیاهان گرم‌سیری که در قطب شمال پیدا شده بودند به نگره‌ی پروفیسور "نیکلسن" (Nicholson) می‌رسد که می‌گفت: "یافته‌های خدشه‌ناپذیری از یادبودهای جانوری و گیاهی دیده می‌شوند که همگی گویای گرمای بسیار زیاد قطب شمال بوده است." او به گفته‌ی "گران آلن" (Allen, Grant, Mr) در نوشتار "دانش" (science) می‌پردازد که گونه‌های جانوری و گیاهی به جامانده از آن دوران را نشانی از آب و هوای استوایی قطب شمال دانسته بود. وارن نگره‌ی دانشمندان دیگری چون "مارکیوس" (Marquis)، "کرل" (Kerl) و "اُسوالد هیر" (Heer Oswald) را در راستای گفته‌ی خود می‌آورد. گیرا آن‌که "سر چارلز لایل" (Leyll Charls Sir) که دَمین شناس و سوانسی در نگره‌پردازی است گفته‌ی هم‌کیشان خود درباره‌ی قطب شمال را باور دارد! افزون بر دیدگاه دَمین‌شناسان، پژوهش‌گران دیگری بر این باورند که جزیره "نوآیا زملیا" (Novaya Zemlya) و "اسپیتزبرگ" (Spitzbergen) در روسیه، بخشی از کوه‌های سردَمین گمشده است که اکنون به زیر آب رفته است؛ سردَمینی که روزگاری انبانی از گدازه‌های آتش‌فشانی بوده است! به باور بسیاری از دانشمندان آن‌چه که انرژی گرمایی قطب شمال را -پیش از نابودی آن- پشتیبانی می‌کرده رودخانه بوده است؛ رودخانه‌های گدازی که از آتش‌فشان‌های بزرگی بیرون می‌ریخته و با گرمای خود هوای پیرامون خود را نیز گرم می‌کرده است. قطب شمال همواره جایگاه ماگما و فشارهای درون زمینی بوده و هست. هنوز هم در ایسلند، کانادا، گرینلند، و شمال اروپا، آب‌های گرم پرفشاری دیده می‌شود که از آن‌ها برای گرم کردن خانه و حمام بهره می‌برند. (فرشید راد، ۱۳۹۵، ۴۵-۴۳)

نزدیک هجده سال پس از وارن، یعنی در پایان سده‌ی ۱۹ میلادی پژوهش‌گر دیگری به نام "لقمان گنگا دهار تیلاک" (Tilak Gangadhar Bal Lokamanya) در هندوستان، نویسه‌ای با نام "میهن قطبی در وداها" نوشت. (تیلاک، ۱۹۰۳) تیلاک پیش از نگارش خود، نویسه‌های وارن را خوانده بود و با وی نامه‌نگاری‌های بسیاری کرده بود. وی نخست با بدبینی به ایده‌ی وارن نگرست ولی پس از آن به این سنجه رسید که هندوهای کهن، دَمانی که "ریگ‌ودا" را می‌سرودند در قطب شمال ساکن بودند! تیلاک با روی‌کردی جداگانه از وارن که از سویه‌های بسیاری، یافته‌های دانش‌بینان بر خُشکادِ قطبی آورده بود؛ تنها پژوهش خود را بر نویسه‌های "ودایی" و "اوستایی" بسنده نمود. او بسیار ساده گفت: "من تنها می‌خواهم روشن سازم که نیاکان ما روزگاری پیش از یخبندان، نزدیک قطب شمال زندگی می‌کردند و گواه من تنها نویسه‌های ودایی و آریایی است." او با اشاره به سروده‌های ودایی و اوستایی می‌گوید: "با توجه به سروده‌های ودایی و اوستایی، سرایش‌گران آن‌ها بایستی آن‌ها را در قطب شمال سروده باشند و سپس با رفتن به مدارهای قُردین به کشورهایمانند هند امروزی کوچ کرده باشند."

تیلاک بر این باور بود که نیایش بلند "اوشا" در وداها نمی‌تواند برای سپیده‌دمِ سِد و یا همان هند باشد! چرا که در این زمانِ کوتاه انجام این همه آیین شدنی نیست! تیلاک بر این باور بود که سپیده‌دمِ سی‌روزه، تنها در قطب شمال دیده می‌شود و این نیایش‌ها وابسته به دَمانی است که نیاکان آریایی در قطب شمال زندگی می‌کردند و گاه خواندن این نیایش‌های بلند را داشته‌اند. از این‌رو مردمانی که در

مدارهای قطبی بوده‌اند پس از چند ماه تاریکی خسته‌کننده؛ بسته به نیاز روانی خویش با روشنایی هوا، به ستایش "اوشا" می‌پرداختند و پس از آن چشم به راه نوروز و نخستین روز بهاری یا همان "اکاشتاکا" (Ekashtaka) می‌شدند. وی بر این باور بود که روشن شدن آسمان در سردمین‌های قطبی برای نیاکان هند امروزی یا همان آریایی‌ها بسیار با ارزش بوده و دارای آیینی ویژه بوده است. سنجش در خور اندیشه آن است که پس از یخبندان و با گذشت هزاران سال از کوچ ایشان، این آیین‌ها به گونه‌ی ناشناخته‌ای بر جای مانده و چرایی آن به فراموشی گراییده است؛ شگفت آن که امروزه هم در سرزمین‌های قطبی، تابش نور خورشید همراه با سلام و آیین ویژه‌ای است که هر ساله با شکوه به یاد ماندنی‌ای برگزار می‌شود. (فرشید راد، ۱۳۹۵، ۲۸۸)

تیلاک در جای جای نوشتار خود، نویسه‌های اوستا را روشن‌تر و رساتر از وداها دانسته و بر این باور است که نویسه‌های کهن ایرانی مانند "بن‌دهشن" و "اوستا" گویش رساتری نسبت به نویسه‌های ودایی، هندی دارند. مرتضی ثاقب‌فر در کتاب "شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران" آن‌جا که از زادروز و زادگاه حضرت زرتشت نبی سخن می‌گوید به بن‌نشت‌های تیلاک احترام گذاشته و با اشاره به نگره‌ی "نیای یکسان" می‌گوید: "سروده‌های ودایی و هم‌چنین سروده‌های اوستایی همه و همه در قطب شمال و یا مدارهای نزدیک به آن سروده شده و سپس در سرزمین‌های کنونی هند و ایران پخش شده است." (ثاقب‌فر، ۱۳۸۷)

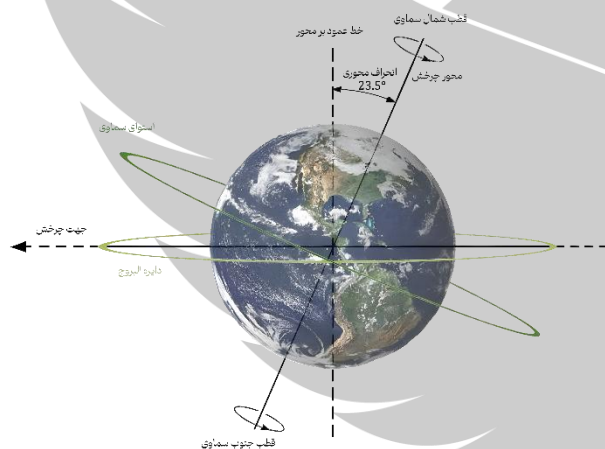
تیلاک در پاسخ به گمانه‌ای که سروده‌های ودایی و اوستایی را وابسته به مرزهای امروزی هند و ایران می‌داند می‌گوید: آیا سپیده‌دم هر روزی هند و ایران که گاه‌شماری بیش نیست چنان با ارزش بوده تا برای آن، چنین سروده‌های بلندی نگاشته شود؟! این نیایش‌های بلند گویای آن است که در بازه‌ی تاریکی هوا تا خزش نرم خورشید، باید دمان فراخی وجود داشته باشد تا بتوان هزار آیه از نیایش اوشا به نام "گاوام آیانا" (ayana-Gavâm) را گویش کرد! وگرنه گذر شب در هند و ایران امروزی چنان بلند نبوده و نیست که این همه نیایش، قربانی و آیین را در آن گنجانند! در "آیتاریا براهمانا" (Brâhmana Aitareya) پیش از آیین "گاوام آیانا" (ayana-Gavâm) نیایش‌هایی آمده است که کمتر از هزار آیه نیست! این نیایش‌ها که به "آشوینا شسترا" (Shashtra Ashvina) شناخته می‌شود به خدایانی چون "آگنی"، "اوشاس" (ushas) و "آشوینا" (Ashvina) اشاره می‌کند که نوید پایانی شب و روشنایی روز را می‌دهند. در "تایتیریا سامهیتا" نیز به پایان مراسم "شسترا" پیش از سپیده‌دم و قربانی اشاره می‌شود. تیلاک با ریل‌گذاری همه‌ی انگاره‌های بالاگفت به این سنجه می‌رسد که زیست‌بوم نیاکان امروزی بایستی در جایی باشد که سپیده‌دم آن چیزی نزدیک به سی روز به درازا انجامد! به ویژه آن که نوسان چرخ گونه‌ی سپیده‌دم به دور سر - که در نویسه‌های ودایی و اوستایی آمده - گویای سپیده‌دمی شگفت‌انگیز است؛ سپیده‌دمی که تنها می‌توان آن را در قطب شمال تماشا نمود.

افزون بر هم‌گرایی نویسه‌های هندی و ایرانی نویسه‌های دیگری هم هستند که بر زندگی در قطب شمال پافشاری می‌کنند؛ مانند نویسه‌های کهن یونانی و اروپایی! برای نمونه نویسه‌های به جا مانده از شهرگان نورته چیکو در کشور پرو در قاره آمریکا - که سه هزار سال پیش از زادروز مسیح پایه‌گذاری شده است - به زندگی نیاکان خود در قطب شمال پرداخته است!

شگرف آن که در نویسه‌های کهن ایرانی، هندی، یونانی و اروپایی همه چیز بر آسه‌ی آسمان، خورشید و سپیده‌دم می‌چرخد! برای نمونه "آناکسیمنس" (Anaximenes) فیلسوف ملطی‌گرای یونانی که در سده‌ی ششم پیش از زادروز مسیح می‌زیسته، بر این باور بوده که در روزگار کهن، گردش آسمان به دور زمین همانند گردش کلاه به دور سر بوده است! یا در "ایلیاد و اودیسه" (Ilyad odyssey) که به قلم

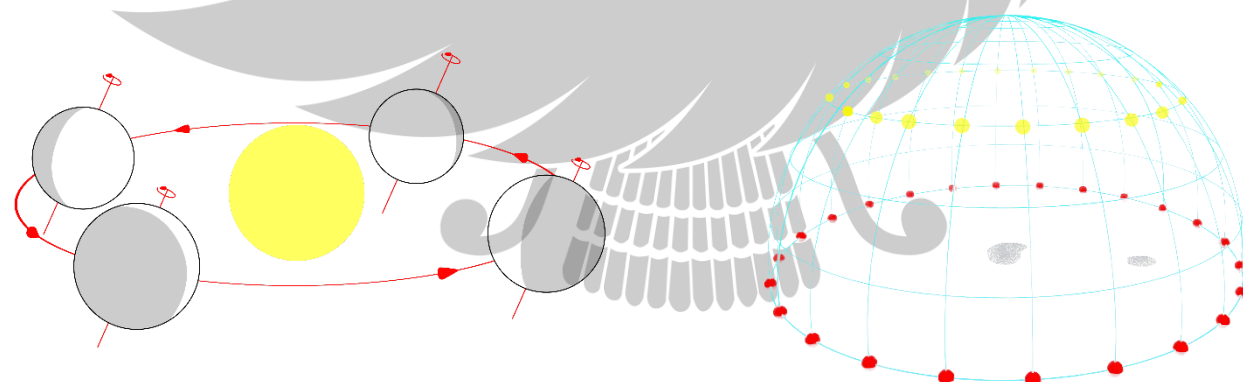
"هُمِر" شاعر یونانی در سده‌ی هشتم پیش از زاد روز مسیح سروده شده، از شب و روزی نام برده می‌شود که هر یک با شش ماه برابری می‌کند. در اوستا نیز سنجه‌ی مهندی در همین راستا به خامه کشیده شده است. در ون دیداد در فرگرد دوم، اهورا مزدا به "جم" خبر می‌دهد که زمستان سختی در راه است و برای رهایی از آن بایستی "وَر" یا همان پناه‌گاه بسازد. دمانی که جم (جمشید شاه) پناه‌گاهی را در زیر دمن می‌سازد، پنجره‌هایی را در سقف آن کار می‌گذارد که تنها یک‌بار از آن فراز و فرود خورشید دیده می‌شد؛ آن هم در بازه‌ی دمانی یک‌ساله!

با نگاهی به نویسه‌های کهن یونانی، اروپایی درمی‌یابیم که نه تنها زیست‌بوم نیاکان هندی و ایرانی بسا که زیست‌بوم بسیاری از نیاکان یونانی و اروپایی نیز قطب شمال بوده است؛ به ویژه آن که در نویسه‌های به جا مانده از ایشان، ویژگی‌های زیستی قطب شمال دیده می‌شود! روشن است که این ویژگی‌های قطبی در چشم نیاکان امروزی بسیار شگرف بوده و در ذهن ایشان یادگارهای شیرینی به جای گذاشته است؛ تا جایی که درباره‌ی آن‌ها قلم فرسایی بسیاری نموده‌اند. برای نمونه به چند نویسه از نگاره‌های ودایی و اوستایی که با ویژگی‌های سردمین قطبی هم‌خوانی دارد اشاره می‌شود:



- یک روز و یک شب بلند.
- گردش آسمان، ستارگان، ماه و خورشید گرد گران‌گاه آسمان.
- گردش آسمان، ستارگان، ماه و خورشید گرد سرانسان.
- گردش سپیده‌دم گرداگرد آسمان.
- خزش آرام خورشید از جنوب.
- سپیده‌دم ۳۰ تا ۵۰ روزه.
- نام گذاری شب‌ها و روزهای بلند به نام خدایان.
- رسته‌بندی ماه‌های سال بر دو پایه‌ی تاریکی و روشنایی.
- نیایش صد شبانه، ویژه‌ی تاریکی فراگیر قطبی.

همه‌ی گزارش‌های بالا گفت‌نشان می‌دهد که نیاکان ایران دمن در سردمین‌های قطبی زی می‌کرده‌اند. چه آن که تنها جایی که خورشید در موازی اُفق به جنبش می‌آید سرزمین‌های قطبی است؛ سرزمین‌هایی که خورشید در گرداگرد آن مانند گویی شناور بوده و به بالا و پایین و پیش و پس کشیده می‌شود. این پدیده از آن روست که همه‌ی سردمین‌های بالاتر از چرخه‌ی (مدار) ۶۶.۵ درجه؛ در چرخه‌ای (مدار) جا گرفته‌اند که از تراز فرود آمده بر آسه‌ی (محور)، ۲۳.۵ درجه به دور افتاده‌اند.



دور از ذهن نیست که ستایش آتش در دین زردشت را بایستی در زندگی نیاکان ایشان در قطب شمال جستجو نمود؛ آتشی که جایگاهی هم‌تراز با خورشید داشته و دارد. آتش در نزد ایشان یادآور انرژی، روشنایی، پاکی و پیراستگی است و به ایشان گرمایی هم‌سان با گرمای خور می‌بخشید. در روزگاری که یخبندان قطبی، نژاد آریایی را به سمت نیمروز می‌کشاند؛ جستجوی خور و آتش، بزرگ انگیزه‌ای بود تا مهر و آذر را ستایش کنند. از نگاهی قرآنی نیز، ایرانیان باستان درون‌مایه‌ی وَجَّكَ (وَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ) (قرآن، ق، ۳۹) را به خوبی یافته بودند و پیش از فراز و فرود آفتاب، خدای خویش را می‌ستودند. دَمان و پنگان قطب شمال به خوبی به ایشان آموخته بود که خورشید تا چه اندازه ارزشمند است. (ثاقب‌فر، ۱۳۸۷، ۴۶)

سپیده‌دم خورشید چنان در نزد ایشان با ارزش بود که برای آن جشنی سترگ می‌گرفتند؛ جشنی به نام "سده" که نشان از گذر ۱۰۰ روزه‌ی یخبندان داشت! سده روزی است که در آن، سیاه‌چاله‌ی تاریکی جای خود را به روشن‌هاله‌ی خورشیدی داده و "اوشنگ" یا "اوشای شب شکن"، اهریمن تاریکی را شکست می‌داد.

ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار

کز آباد کردن جهان شاد کرد جهانی به نیکی از او یاد کرد

اگر چه در روزشمار کُهن، افسانه‌های گوناگونی پیرامون "سده" آورده شده ولی بایستی آن را یک روی‌داد ستاره‌شناسی دانست تا نمود چند افسانه! چرا که سده، بیشتر با جنبش خورشید و رسیدنش به جایگاه قطبی هماهنگ است و نه با افسانه. به زبان دیگر جشن سده آشکار کننده‌ی فرهنگ قَرَوَه‌ری ایرانیان در روزشمار کُهن ایران دَمین است؛ روزشماری که اکنون چرایی و چگونگی آن از یاد رفته است! جشن سده در "دهم بهمن" هر سال و با افروختن آتش برگزار می‌شد که یادآور رفت تاریکی و آمد نور است. گیرا آن که روزنگارانی چون بیرونی، بیهقی، گردیزی، از برگزاری این جشن تا چند صد ساله پیش نوشته‌اند؛ جشنی که گزارش آن در پادشاهی غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، آل زیار و مغول نیز آمده است.

شگفتا! "بهمن" که یازدهمین ماه از روزشمار مزدایی است، جای‌گاه دیگری در اندیشه‌ی کُهن ایرانی دارد؛ جای‌گاهی هم‌تراز با نمود آغازین آفرینش! نمودی به نام "خرد" که هم‌چون خوبی از خوی‌های ایزدی انگاشته می‌شود؛ امشاسپندان. در نگره‌ی ایرانیان باستان "بهمن" همان خرد است که نخستین نمود پرفروغ ایزدی است. شگفتی این باور زیبای ایرانی در آن است که زندگی این سویی ایشان در قطب شمال هم‌تراز با نگرش فراسویی ایشان به آفریننده و آفرینش است. از آن‌جا که نمود خورشید در پرده‌ی سیاه شب برای ایرانیان باستان بسیار گوارا بوده است به سادگی نمود خورشید خرد در پرده‌ی دانش ایزدی را یافته بودند؛ نمودی که این همانی شگرفی با اندیشه‌ی اسلامی داشته و دارد. درخشش نخستین گوهر هستی که در باور امشاسپندانی "بهمن" نامیده می‌شود همان انگاره‌ی "اول ما خلق الله العقل" در اندیشه‌ی اسلامی است که انگاره‌ی "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد" را به خامه کشیده است؛ (بلخاری، ۱۳۹۸، ۳۹-۶۲) انگاره‌ای که بر نمود دیبای یک‌پارچه‌ی هستی از کانونی یگانه به نام "خرد" پافشاری می‌کند. کوتاه آن که درون‌مایه‌ی واژه‌ی "بهمن" آَرشی چند بازه است که هر بازه‌ی آن گستره‌ی بی‌کرانی از اندیشه‌ی ایرانی اسلامی را پوشش می‌دهد.

جای‌گزینی واژه‌ی اوشانه به جای فلسفه

واژه‌ی "اُوشانه" پیشینه‌ای بس فراتر از واژه‌ی "فلسفه" دارد؛ به گونه‌ای که آوایش آن را بایستی در یازده‌هزار سال پیش و در گویش مردمان قطب شمال یا همان ایرانیان باستان جستجو نمود. پوشیده نیست که واژه‌ی فلسفه و زیرسویه‌های آن هم‌چون فیلسوف- برگرفته از واژه‌ی یونانی "فیلسوفیا" است؛ واژه‌ای دست‌بالا دوهزار و پانصد ساله، که با کاربردِ امروزی آن در هازمان اندیشمندان، ناسازگار است. امروزه فلسفه را با چَم "چه بودی" می‌شناسند در حالی که آرَش -یا همان معنای- آن چیز دیگری می‌گوید. "فیلسوفیا" به چَم "دوست‌دار دانش" ناسانِ واژه‌ای است که با آوایش "چه بودی" هم‌خوانی ندارد. ولی واژه‌ی اُوشانه افزون بر آن که آوایشی ایرانی و کُهن دارد؛ هم‌خوانی بیشتری با چَم "چه بودی" دارد. چَمی زیبا و هم‌گن که با گل‌واژه‌هایی چون "نخستین، نمود، دانایی، روشنایی، بهمن، خورشید، خاور، پگاه، آتش، هوش، جایگاه، برتر، فراز، ژرف، جاوید، انسان و آستانه" هم‌نهیست است. اُوش یا اُوشاس افزون بر آن که نام بسیاری از شهرهای خاور دَمین است نام نخستین پیش‌داد ایرانی -هوشنگ- نیز هست؛ پیشدادی که به گمان برخی نخستین پیامبر ایرانی بوده و نوشتاری به نام "جاویدان خرد" را به همراه آورده است.

زیبا آن که روزشمار زندگی انسان‌های "خردمند" یا همان هموساپینس‌ها (Homo sapiens) درست با روزشمار ایرانیان باستان یا همان ایران‌ویج هم‌خوانی دارد. پیشینه‌ی هر دوی آن‌ها به یازده‌هزار سال پیش و پس از واپسین یخبندان دَمان برمی‌گردد؛ یخبندانی که در بُن‌نبشت‌های ایرانی هم‌چون اوستا به آن اشاره شده است. به زبان دیگر انسان‌های خردمند (Homo sapiens) را بایستی همان مردمانی دانست که در پهنای کُهن ایران دَمین زی کرده‌اند؛ مردمانی که نه تنها سپیده‌دم خورشید بسا که نمود خرد در نیاد هستی را "اُوش" می‌نامیدند. ایشان سپیده‌دم خورشید را هم‌چون نمود نور خرد، در برگه‌ی آفرینش می‌پنداشتند و گاه‌شمار یازدهمین بُرج کیهانی خود را به نام خرد یا همان بهمن می‌نگاشتند. بهمن - یا همان خرد- در نگاه ایرانیان باستان افزون بر آن که نخستین نمود خورشید پس از تاریکی قطب شمال بود، نخستین نمود آفرینش در دامنه‌ی هستی هم بود. انگاره‌ای که این همانی شگرفی با "اَوَّل ما خلق الله العقل" و "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد" دارد.

هم‌گرایی واژه‌ی "اُوش" با "چه بودی" از آن روست که اُوش را می‌توان، هم پارسی‌گشت دیگری از "چه بودی" دانست و هم پاسخی هم‌گون برای "چه بودی" دانست؛ چه آن که "چه بودی" همه‌ی پدیده‌ها از گذشته تا کنون و از کنون تا آینده، همه و همه به نمود آغازین خرد در برگه‌ی هستی می‌انجامد؛ نمودی که ایرانیان باستان به آن اُوش می‌گفتند. اُوش که در زبان پهلوی به روشنایی ترگویه می‌شود هم‌نهیستی موشکافانه‌ای نیز با هوش دارد که گویای هم‌گرایی اُوش با اندیشه است؛ اندیشه‌ای که ذهن را به سوی چه‌بودی پدیده‌ها می‌کشاند. به زبان دیگر اُوش نه تنها نمود خرد در برگه‌ی هستی است بسا که نمود خرد در برگه‌ی ذهن هم هست! و این هر دو -خرد و هوش- می‌تواند درون‌مایه‌ی پر نغز فلسفه را به خامه کشد. آری، زین پس رَواست که به جای واژه‌ی یونانی فلسفه، واژه‌ی ایرانی "اُوشانه" و به جای واژه‌ی فیلسوف، واژه‌ی پُربار "اُوشمند" را جایگزین کنیم؛ دو واژه‌ای که نه تنها هویداکننده‌ی "روشنایی، خرد و هوش" هستند بسا که یادآور نام یکی از اندیشمندان ایرانی است! به گواه روزشمار کُهن "هوشانه" نام اندیشمندی ایرانی بوده که بسیاری از دانشمندان یونانی چون فیثاغورس، سقراط و افلاطون در نزد او شاگردی کرده و دانش‌هایی چون کیمیا، هندزه و فلسفه را از او آموخته بودند! (اعتصامی،

گیرا آن که واژه‌ی "اوشنگ" یا "هوشنگ" درست در راستای زندگی قطب شمال پدید آمده است! در نویسه‌های کهن، نام "هوشنگ" یا "اوشهنگ" افزون بر آن که نام نخستین پیشداد ایرانی است آرش دیگری از "هوش" و "روشنایی" است. از این رو در دین زردشت، نماز اوشهن گاه یا همان "سپیده‌دمان" با نام اوشهنگ شناخته می‌شود. با واکاوی نام ایزدبانوی سپیده‌دم، که با نویسه‌ی "اوشاس" در ریگ‌ودا آمده؛ و نیز نام‌هایی چون "اشا" و "اوشهن گاه" در اوستا، به این سنجه پی می‌بریم که همگی آن‌ها گویشی دیگر از "روشنایی" است. تیلاک نیز در واژه‌شناسی ریگ‌ودا و اوستا، واژه‌های یونانی، ژرمنی، انگلیسی و هلندی زیر را از ریشه Usha دانسته است.

- Greek Eos
- Aurora
- Lithuanian Auszra
- Teutonic Asustrô and Anglo
- Saxon Eostra

- گریک اوس، وابسته به یونان باستان، زبان پیشین اهل یونان. با پسوند ائوس با چم سپیده‌دم
- آورو را؛ نام الهه سپیده‌دم روم باستان و برابر با ائوس یونانی.
- ائوس در اساطیر یونانی، تجسم شخصیت سپیده‌دم، که هر روز صبح از خانه‌ی خود در لبه‌ی رودهای اوکئانوس در آسمان طلوع می‌کرد و با اشعه‌ی نور خود تاریکی را از شب پاک می‌نمود.
- توتانیک آسوسترو اند انگلو، زبان قدیم توتنی از نژاد قدیم آلمانی که شباهت‌های زیادی با زبان انگلیسی کهن دارد.
- ایستر یا آستر – انگلیسی باستان: [ae:aster] Eastre , [e:ostre] Eostre . آلمانی باستان Ostara با چم "ستاره"، "الهه سپیده‌دم"، "دختر بهشت". یک الهه ژرمنی (انگلیسی، آلمانی، هلندی) است که افزون بر آن که نام یکی از ماه‌های ژرمنی است نام جشنواره عید پاک نیز هست.

"هوش" و "اوش" نیز در زبان پهلوی به "روشنی" برگردانده شده است. افزون بر آن که "اوشستر" هم به چم شرق آمده است. می‌شود گفت که واژه "اوشیدر" نیز از همین بُن‌واژه به چم "گستراننده سپیدی" گرفته شده است. گیرا آن که در زبان فارسی "هوش‌بام" با آرش بامداد درخشان آمده است. دور نیست واژه "اشهب" در عربی به چم "سیاه و سفید" یا واژه‌هایی مانند "شعاع" یا "اشعه" از واژه "اوش" گرفته شده باشند. روستاهای "هوش" در تويسرکان، "یوش" در مازندران، "اوشان" در نزدیکی تهران و مانند آن‌ها، ده‌کده‌هایی هستند که بُن‌واژه "اوش" در آن‌ها به کار رفته است. شگفت آن که شهری در دوره‌ترین خَجَک قرقیزستان و در دره باستانی فرغانه وجود دارد که با نام "اوش" شناخته می‌شود. در لاتین واژه‌هایی مانند shine با آرش درخشش نیز می‌تواند ریشه‌هایی هم‌نهشت با "اوش" داشته باشد. هم‌نہشتی هوش در فارسی با اوش در سانسکریت نیز آرش در خور اندیشه است.

سانسکریت از زبان‌های بسیار کهن ایرانی و هندی است؛ واژه سانسکریت از واژه‌ی سامس کُرتَه گرفته شده و با آرش "خود سازه" شناخته می‌شود. به این زبان "دواباگا" نیز گفته می‌شود که ترگوبه‌ای دیگر از "زبان خدایان" است. نگره نوینی بر این باور است که زبان سانسکریت در دامنه‌ی ایران و به ویژه جیرفت شکل گرفته است. افزون بر آن که وابستگی بسیار زیادی به زبان اوستایی دارد. این نگره با یافته‌های زمین‌شناسی هماهنگ است به ویژه آن که دامنه‌ی مرزی سند و جیرفت در قلمرو ایران کهن بارگذاری می‌شوند.

کوتاه سخن آن که واژه‌ی پربار "اوشتانه" واژه‌ی کهن و پرخامه‌ای است که توانایی جای‌گذاری با واژه‌ی یونانی "فلسفه" را دارد.

و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا؛ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، انعام، ۱۱۵)

السلام علينا و على عباد الله الصالحين؛ لاسيما الحسين و ابنائه و انصاره المستشهدين

۱۴۰۴/۴/۸

سیدمهدی کبیری اصل

